



وزارت فرهنگ و ارث ملی ایران

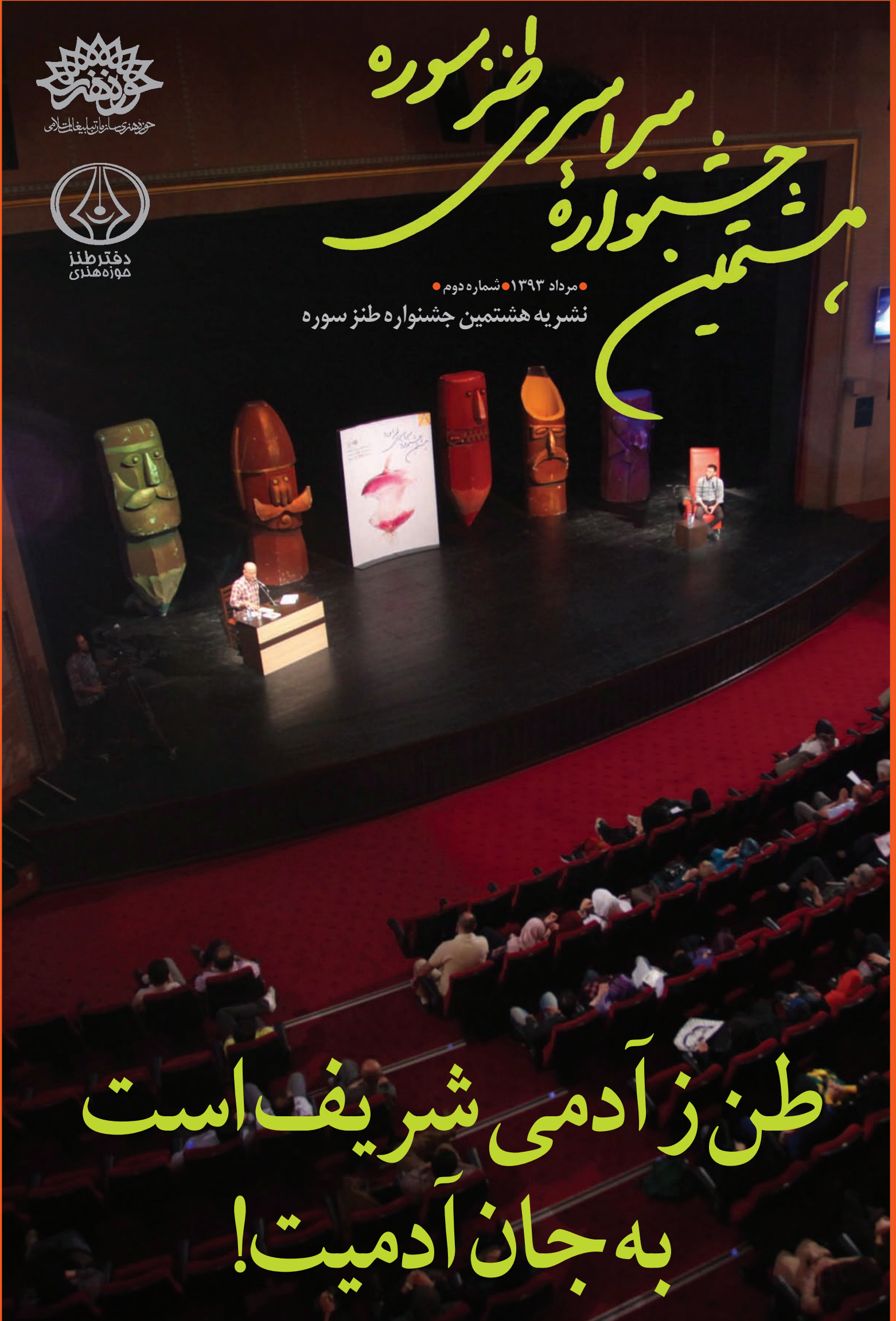


دفتر طنز
موزه هنری

جشنواره طنز سوره بهشتی

• مرداد ۱۳۹۳ • شماره دوم •
نشریه هشتمین جشنواره طنز سوره

طنز ز آدمی شریف است به جان آدمیت!



شغل

اسوه حجب و پاکدامنی است
چهره اش مثل لامپ، نورانی است
سند ارتباط او با حق
یک عدد حفره روی پیشانی است!
معتقد بر عوالم باقی
متفکر ز عالم فانی است
یک نفر گفته بود بابایی است
من ولی دیده ام که مامانی است
وارث بی بدیل بیت المال
صاحب چند برج و کمپانی است
چاکرات بر دران غیور
مخلص خواهران ایمانی است!
گفتماش همیشه و حیانی
دکتریش همواره عقلانی است
گرچه لیسانس هم ندارد وی
دکترای علوم انسانی است
عرق تولید داخلی دارد
هر سه تا خانمش هم ایرانی است!
فک او آهن است و تیر آهن
فلذا شهره در سخنرانی است
گاه یک چغیه روی گردن اوست
گاه دستش کلید روحانی است
گاهی اوقات شرق می خواند
گاهی از عاشقان کیهانی است
در مجالس به دور او غوغاست
در محافل کنار او جان نیست
در عیان خواجه حافظ شیراز
در خفا یک عبید زاکانی است
هر کجا مجلسی است او هم هست
هر کجا هیئتی است او بانی است
شعر هم که گذار می سازد
گرچه بی مغز و بند تنبانی است
در عیان پاک و در خفا البت
اهل آن کار کافتند و دانی است
ارتباطات محکمی دارد
بعضی اوقات اگر چه پنهانی است
گوشی خارجیش سرشار از
اس ام اس های چاله میدانی است
قهوه وی همیشه پر شکر است
چایی او همیشه لیوانی است
تحفه هایش نطنزی و اصل است
”هدیه“ هایش قشنگ و تهرانی است!
هر کسی انتقاد از او بکند
آخر کار او پشیمانی است
خلق و خویش درست مانند
روغن عطر دار حیوانی است!
هست یک پای او میان دبی
پای دیگر درون رومانی است
منتفع از عواقب تحریم
متعمّر ز وضع بحرانی است
روزی از روزها پاییزی
دیدمش محو صرف بریانی است
گفتمش ای خلاصه خوبی
که تو را فعل و گفت، عرفانی است
چیست شغل شریفتان؟ فرمود:
”شغل این کمترین، مسلمانی است!“
عباس احمدی

ظهور طنزپردازان چیره دست و نکته سنج

کامران شرفشاهی نویسنده، شاعر و پژوهشگر در گفتوگو با خبرنگار پایگاه خبری حوزه هنری بیان کرد که در سال‌های اخیر شاهد رویکرد رسانه‌های گروهی به طنز و طنزپردازان بوده‌ایم، اظهار کرد:

این موضوع به نوبه خود بیانگر توجه اصحاب رسانه و اهل قلم به نیاز جامعه در این زمینه است. وی ادامه داد: در قالب جشنواره‌ها و همایش‌های تخصصی طنز نیز در سال‌های اخیر برنامه‌هایی همانند جشنواره طنز سوره که جایگاه قابل ملاحظه‌ای در بین طنزپردازان پیدا کرده، برگزار شده است و همچنین رویکردی که در هنرهای دیداری و شنیداری و تجسمی نسبت به طنز پیدا شده است همه و همه دلالت بر رونق و توجه چشمگیری دارد که امروزه طنز در جامعه ما به صورت روزافزونی پیدا کرده است. این طلیعه‌رامی توان به فال نیک گرفت و جای آن دارد که به چشم اندازهای امیدبخش‌تر و آفاق گسترده‌تری در این زمینه نظر داشته باشیم.

این نویسنده و پژوهشگر کشور با بیان این که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی شاهد ظهور طنزپردازان چیره دست و نکته‌سنجی بوده‌ایم، عنوان کرد: به ویژه در دو دهه اخیر شاهد رشد و جهش چشم‌گیری در عرصه طنز کشورمان هستیم که این روند موجب شده است تا شاعران و نویسندگان حتی به صورت خاص در این عرصه فعالیت کنند و انتشار مجموعه‌های متعدد شعر، داستان و نثر ادبی در قالب طنز، بیانگر ظرفیت‌هایی است که تنها بخشی از آن تاکنون مجال عرضه یافته است. با مروری بر ادبیات غنی و کهن پارسی، به این حقیقت دست می‌یابیم که طنز همواره مورد توجه سخنوران نامدار ادب پارسی قرار داشته است.



گزارشی از روز دوم جشنواره طنز سوره

طنز ز آدمی شریف است به جان آدمیت!

حسین سلیمی

روز دوم هشتمین جشنواره طنز سوره هم سپری شد و علاقه‌مندان به طنز و طنازی شاهد برپایی برنامه‌های متنوعی در این حوزه بودند؛ از نمایش فیلم‌های طنز در سینما آزادی گرفته تا اجرای نمایش‌های کمدی در تئاتر خانه‌های حوزه هنری. البته کسانی که در محل برگزاری جشنواره طنز سوره حضور داشتند، می‌دانند که برنامه‌های این جشنواره تنها به تئاتر و سینما ختم نمی‌شود. برگزاری نمایشگاه عکس‌وب‌گزارای جلساتی چون برنامه در حلقه‌رندان، مکتب‌خانه طنز و کارگاه‌های نمایش و کارگاه‌های استندآپ کمدی و... هم جز دیگر برنامه‌های روز دوم جشنواره بودند.

نمایش اول روز دوم!

علاقه‌مندان تئاتر در روز دوم هم شاهد اجرای سه نمایش

بودند. برنامه‌های اجراهای روز دوم جشنواره با نمایش دوران خوش بازنشستگی آغاز شد. این نمایش روایت جاوید حشمتی بود که بعد از ۳۲ سال کار کردن در شرف بازنشستگی است و آرزو دارد پس از اندازش در دوران بازنشستگی همراه همسرش به سفر اروپا برود ولی همسرش موافق این سفر نیست در حالی که او در روایت به فکر سفر است و... اما کارگردان این اثر احسان جانمی است که تاکنون نمایش‌های چله نشین عشق، امشب مهرهای پشتمنی لبک می‌زند، رام کردن زن سرکش، ترانه آب، مادرانه، پدانه، قصه بگو یا بمیر، دن کامیلو را اجرا کرده است.

اجرای نمایش اندرونی

«اندرونی» عنوان دیگر نمایشی بود که در روز دوم تماشای ماه حوزه هنری به روی صحنه رفت. نمایش اندرونی در دورانی اتفاق می‌افتد که ناصرالدین شاه به

اولین سفر فرنگش رفته است و نبود او در اندرونی باعث شده که غوغایی در اندرونی اش به پا شود که نگو و نپرس! امهدی معماری کارگردان این نمایش کارشناس ادبیات نمایشی از دانشگاه سوره تهران است. معماری تاکنون نگارش و کارگردانی نمایش‌هایی چون جدول آقا و خانوم مندیلف و مارگاریتا الملوک را بر عهده داشته است. البته او در زمینه نویسندگی هم فعال است و تا حالا نمایشنامه‌های بیلیا، قایم باشک، کامبیز دستی، شاید آنتیگونه، روز هفتم اوت، ملبورن با عشق، لامپ ۱۰۰ و دوئت چندش آور را نوشته است.

نمایش مثل

نمایش مثل هم در تماشای ماه مهر به روی صحنه رفت این نمایش به بررسی و نقد شوه و لابی در اجتماع می‌پردازد. ابتلا پداری که فرزندش مستعد فوتبال نیست در آرزوی شوه ازدلالی می‌خواهد پس روی رافوتبالیست کند. همان پدر

طنز توحیدی

ای خدای قوی و پر هیبت!
رحم کن بر جوانی بنده
چون که دارم به خدمت سر کار
دو سه تا انتقاد سازنده!

ای که در باره ی حقوق بشر
حرف های نوید بخش زدی!
پس چرا ابرهای تبتل را
تو به شلاق آذرخش زدی؟!!

دائما توی کوره ی خورشید،
می زنی بمب های هیدروژنی!
ناقص بندهای ان بی تی!

بمب بر فرق بندگان زنی!
خواهشا کشتن و توحش را
به سگ و شیر و گرگ یاد نده
تا تورم زیاد تر نشود،

به جهان ثروت زیاد نده!
گفته ای "ان ترانی" اما من
صورتت را بپوشاکی دیدم
جای دستان مهربانت را

روی گلپای سرخ بوییدم
کشف گنجینه های پنهانت
قله ی آرزوی هر ذهن است
بی تو فرجام بغض کوهستان

"فتکونوا الجبال کالعین" است
وای از لحظه ای که شاهنشاه
از سگی ناسپاس در غضب است
دو صد آتشفشان سوزان در

تب "تبت بدایی لپه" است
ناخدای تمام کشتی ها
در شب موج و حمله ی طوفان
ساقی تشنگان بی امید

ناجی کل من علیها فان!
مثل بابای پیر و با غیرت
غنچه را در حجاب پوشاندی
روی جاهای تق و لقی زمین

میخی از جنس کوه بوباندی
در حوالی انفجار بزرگ
دم صبح غریب روز است
همه را گرد خود فراخواندی

همه با هم، هر آنچه مخلوق است
سینه را صاف کردی و گفتی
نیستم من مگر خدای شما؟
من به شوخی و خنده گفتم نه!

تو کشیدی بپوش لب مرا!
چه شود روز جمعه ای، وقتی،
دبّه ی عشق را تکان بدهی
به من از آن شراب بی الکلی

دو سه تا نصف استکان بدهی!
نخل رعنا ی من! دریغ نکن
از من خسته سایه سارت را
مادر مهربان! نوازش کن

کودک خنگ و خنده دارت را
جوجه کبک خرفت و گیج دلم،
در بی دانه می رود در دام
گر به ی حرص و شوق دیزی گوشت

دهن سوخته، لب ناکام!
هر کجا فیلم زندگی بد شد
مرحمت کرده زود کانت بده!
جوجه گنجشک بیبورا از

حمله ی گر به ها نجات بده!
مهدی کرمی

دلیل سختی کار و مشکلات اقتصادی است. صحرایی خاطر نشان کرد: ما در حوزه طنز نویسنده حرفه ای نداریم چرا که نویسنده در کنار شغل خود و از روی تقنن دستی به قلم می برد که این روش در نویسندگی به طور قطع به نتیجه نمی رسد. نوشتن داستان طنز ابتدا نیاز به طرح و ایده دارد. نویسنده باید مطالب خود را به خوبی سامان دهد که این کار نیاز به زمان زیادی دارد اما این معضل در شعر وجود ندارد و گفتن شعر، زمان زیادی از شاعر نمی برد. دفتر طنز حوزه هنری می تواند نویسندگان حرفه ای را برای نگارش داستان های طنز جذب کند و با ارائه طرح و ایده آثار خوبی را تولید کند.

نزد قاضی شهر می برد؛ اما قاضی مگس را مقصر اعلام می کند و ... «عبدل بیتل رستگار می شود» هم عنوان آخرین فیلمی بود که در سانس اول به نمایش درآمد.

سانس دوم نمایش فیلمها

اما بلافاصله بعد از سانس اول، نمایش فیلم های کوتاه در ساعت ۱۹ و سانس دوم آغاز شد. «گلاب به روتون» آغازگر نمایش فیلمها در بخش دوم بود. این فیلم ساخته شده بود تا یک سوال را پاسخ دهد و این سوال این بود که «اگر شهروندان تهرانی توی کوچه و خیابان احتیاج مبرم به قضا حاجت پیدا کنند چه گزینه هایی پیش رو دارند؟». «سرد» عنوان دومین فیلم سانس دوم بود این فیلم این گونه آغاز می شد: کودکی در حال نوشتن تکالیفش است. صدای دعوی پدر و مادر به گوش می رسد. کودک نمی تواند مشق هایش را بنویسد، مدام می نویسد و پاک می کند. بعد از این فیلمها نوبت به نمایش «گریپ فوروت» رسید. این فیلم هم روایت زندگی پیمان که دانشجو ی اخراجی رشته پزشکی است، ادعای کند که توانسته تمام علم پزشکی را در یک جزوه بیست صفحه ای خلاصه کند و برای معرفی این دستاوردش سمیناری را تدارک دیده است؛ اما شب قبل از برگزاری سمینار اتفاقاتی روی می دهد. فیلم بعدی این بخش «کرزنگرو» نام داشت. روایت کرزنگرو را می برد در چند کلمه تعریف کرد: «در باور مردمان بومی جنوب موجودی پلید و مقصر ماه گرفتگی است. اما او که روی ماه زندگی می کند بسیار صلح طلب و علاقمند به هنر است.» پس از نمایش این فیلم نوبت به فیلم دیگری از مهدی تنگستانی رسید «گناه من پاریس». یک شوخی با شهر گناه بندری از هزاره های تاریخ بود. «شب نم» دیگر فیلم سانس دوم روایت دختری بچه ای بود که برای پنهان کردن شب ادراریش دست به اقدامی می زند. بعد از این فیلم «کافه کربلا» به نمایش درآمد. این فیلم که عنوانی کنجکاو ی برانگیز داشت، داستان کافه عجیب و غریبی در تهران بود و قصه دختر از فرنگ آمده ای که از بسیجی ها می ترسد را بازگو می کرد. «شکلات» عنوان آخرین فیلمی بود که در روز اول جشنواره طنز سوریه به نمایش درآمد. در این فیلم معلمی در حین املاء گفتن متوجه می شود که یکی از دانش آموزان شکلات می خورد. علت را از او جویا می شود و دانش آموز جواب می دهد برای این که املایش را بیست بگیرد شکلات می خورد و ادامه ماجرا.

در حلقه زندان و ...

به غیر از حوزه سینما و تئاتر بخشی از برنامه های جشنواره در روز دوم به برپایی نشست هایی چون در حلقه زندان، کارگاه نمایش کوروش نریمانی و کارگاه استندآپ کمدی اختصاص داشت که در این نشست ها اهالی طنز رودر رو با مخاطبان نشان موضوعات مختلف حوزه طنز را بررسی و تحلیل کردند. نمایشگاه عکس جشنواره هم که مانند روزهای قبل در گالری سرویه برپا بود.

طنز می تواند مخاطب را به سمت مطالعه سوق دهد

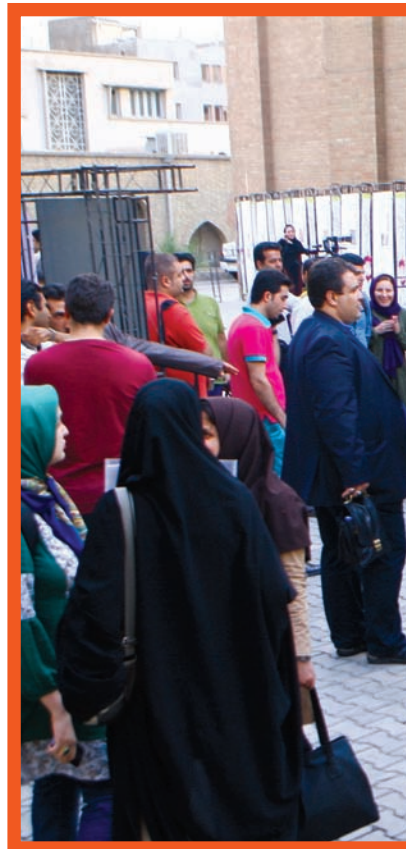
اکبر صحرایی طنز را ابزار کارا و تأثیرگذار به خصوص در حوزه داستان و شعر دانست و گفت: طنز علاوه بر تأثیرگذاری باعث انتقال مسائل و

جذب مخاطب می شود به ویژه در فضای فعلی که خوانش کتاب با استقبال کمی رو به روست، می تواند مخاطب را به سمت مطالعه سوق دهد. به جایگاه طنز در ادبیات توجه کمتری صورت گرفته در حالی که با بررسی در آثار طنز رادیو و تلویزیون، می توان نگاه ویژه به این مقوله را دید که با اقبال عامه مخاطبان نیز همراه بوده است.

به گزارش پایگاه خبری حوزه هنری وی با بیان اینکه دفتر طنز حوزه هنری در زمینه طنز گام های خوبی برداشته است، گفت: اقدامات این دفتر بیشتر به سمت شعر میل پیدا کرده است. یکی از مضامین دفتر طنز نداشتن سوژه و ایده در زمینه ادبیات داستانی طنز و نبود انگیزه در نویسندگان به

آغاز نمایش فیلمها

سینما آزادی روز دوم جشنواره هم مانند روز اول میزبان جشنواره طنز سوریه بود و در این روز هم در دوسانس فیلم های کوتاه و مستند به نمایش در می آمد. برای کسانی که اطلاع چندانی از نمایش فیلم های جشنواره ندارند دوباره این اطلاعات را تکرار می کنیم تا کسانی که تا کنون به نمایش این فیلمها نرسیده اند، در جریان کامل قرار بگیرند. نمایش فیلم های جشنواره با اکران فیلم نتو آغاز شد. این فیلم به کارگردانی احسان شادمانی داستان بهروز ساکن یک خوابگاه دانشجویی در تهران را روایت می کند که دچار بی خوابی است و گروه برای درمان بی خوابی های بهروز یک لالایی هدیه می آورد و ... فیلم بعدی که در سالن شهر قصه به نمایش درآمد، فیلم «گ کلفت غیرت» بود این فیلم داستان یگومگویی دو لات بر سر عشق یک زن به تعقیب و گریز آن دو و باز شدن پایشان به مکانی می انجامد که دنیایشان را عوض خواهد کرد. فیلم بعدی که به نمایش درآمد ساخته یاشار منوچهری بود که روایت زندگی پیرمردی بود که شغلش آهنگری است از صدای خروپف همسرش نمی تواند بخواهد. از آنجا که همسرش این مسئله را قبول ندارد، آهنگر تصمیمات عجیبی می گیرد. «صدای جاده» انیمیشن ساخته برزان رستمی فیلم دیگری بود که روز گذشته به نمایش درآمد. این فیلم داستان دختر و پسر جوانی است که در خیابان با هم آشنا می شوند و این آشنایی منجر به ازدواج می شود و چندی بعد بچه دار می شوند. «فرشته مرگ» فیلم داستانی ساخته مهدی شهسورای فیلم دیگری بود که برای سانس اول نمایش فیلم در سینما آزادی در نظر گرفته شده بود. فرشته مرگ قصه مرد جوانی است که در آخرین لحظه خودکشی متوجه برنده شدنش در قرعه کشی بانک می شود. در همین لحظه با فرشته مرگ روبرو می شود. تماشاچیان حاضر در سالن شهر قصه بعد از نمایش این فیلم شاهد مستند «پارادیزی من» مهدی تنگستانی بودند. این فیلم روایتی از خانواده تنگستانی، یک خانواده اصیل ایرانی اسلامی از سال ۱۳۳۴ تا به امروز را در قالب عکس به نمایش گذاشت. «حکم به کشتن مگس» عنوان دیگر فیلم این بخش بود این فیلم هم داستان مردی ساده لوح را روایت می کرد که شکایت خود را از نگهبان دروازه به



به غیر از حوزه سینما و تئاتر بخشی از برنامه های جشنواره در روز دوم به برپایی نشست هایی چون در حلقه زندان، کارگاه نمایش کوروش نریمانی و کارگاه استندآپ کمدی اختصاص داشت که در این نشست ها اهالی طنز رودر رو با مخاطبان نشان موضوعات مختلف حوزه طنز را بررسی و تحلیل کردند. نمایشگاه عکس جشنواره هم که مانند روزهای قبل در گالری سرویه برپا بود.

گزیده‌ای از داستان به خاطر یک مشت دلار

به در که رسیدم، چند لحظه‌ای ایستادم تا نفسم جا بیاید. به خورده بالا پایین ساختمون رو برانداز کردم و سعی کردم با طرز نگاهم به کوچه و آدما، اعتماد به نفس بگیرم. آیفون رو زدم، می‌دونستم راحیل خونه نیست ولی بازم استرس داشتم، قلمم، هر دفعه می‌فهمه جایی میرم که به راحیل ربط داره، خودش می‌کنه بسکه سر و صدای من کنه. انگار می‌خواد کل این شهر رو خون بده. اصلاً بلد نیستم کنترلش کنم، با اینکه ایمان داشتم نفس عمیق به هیچ دردم نمی‌خوره و استرسم رو بیشتر می‌کنه، مثل گوسفندی که به انجام کاری شرطی شده، نفس هام رو عمیق تر کردم، یکپهو صدایی از پشت آیفون سلام کرد و قلمم ریخت. صدای راحیل بود. خودمو جمع کردم و گفتم: الو!!!

گفت: بفرمایید بالا آقا محمد. چقدر سخت بود. فکر می‌کردم خونه نباشه. تورا پله صدای در رو شنیدم که باز شد و بعدش صدای دایی که داشت با تلفن صحبت می‌کرد. تو پادری دیدمش و بعد از دست دادن، بازوم رو گرفت. می‌خواست بفهمونه که باهام کار داره. منم منتظر شدم که حرفش تموم شه.

داشت درباره باری که تو بندر گیر کرده بود حرف می‌زد. اینکه دایی بازوم رو محکم گرفته بود، حس خوبی بهم می‌داد. اینطوری خیال می‌کردم که رووم حساب باز می‌کنه و به جورایی تحویل گرفته. ولی زیاد طول نکشید که متوجه شدم رابطه‌ی مستقیمی بین فشاری که به بازوم میاره و شدت حرفاش وجود داره. هر دفعه که طرف پشت خط، چیزی رو قبول نمی‌کرد، دایی مشتش رو دور بازوی من محکم تر گره می‌زد. کم کم داشت دردم می‌یومد؛ اما نمی‌دونم طرف پشت خط چی گفت که چهره‌ی تقریبی حس دایی، آتیش گرفت و با همه‌ی قدرتش بازوم رو کیج کرد و بالطبع، منم باهاش خم شدم. صداش رو بلند کرد و گفت: مرده حسابی تو اونجا داری از کی پول می‌گیری؟ مگه من بهت نمی‌گم این کار رو بکن؟ احمدی دیگه خر کیه؟!

با نوک انگشتاش، جوری به گوشت بازوم چنگ زده بود که انگار قصد کندنش رو داره. می‌تونستم حدس بزنم دو، سه هفته‌ای هست که ناخن هاش رو نگرفته و واقعا نگران تنها پیرهن سفیدی که داشتم، بودم. دلم نمی‌خواست پاره یا خونی بشه. هر چند به خودم دلدار می‌دادم که همه‌ی اینها بخشی از خاطرات عاشقانه‌م می‌شه و هر دفعه به دستم نگاه کنم یاد راحیل می‌افتم، اما ترجیح می‌دادم خاطراتم اینقدر سوزناک نباشه.

با هر جمله و حرکت دست دایی، جای من هم تغییر می‌کرد. اینکه با ۷۵ کیلو وزن و ۱۹۰ سانت قد، مثل بیرق پیش قراول سپاهی بودم که با هر رجزی کیج و معوج می‌شد، چندان حس غرور آفرینی بهم نمی‌داد. سرم رو پایین انداخته بودم و چیزی نمی‌گفتم. دایی روی کلمه "برو" بیشتر حساسیت نشون می‌داد و با هر بار گفتن جملاتی مثل "بهت میگم برو" "برو همین کار رو بکن" "میری یا نمیری؟" صربه‌ای به من وارد می‌کرد. به جایی داشت اشکم در می‌یومد و خر درونم فرمان داد که گوشه‌ی رواز دستش بگیرم و داد بزیم که مر تیکه‌ی اسباب‌خوب برو خالی کن دیگه، زخم شد این دست!

اما آخرین لحظه‌ی بی‌خیال شدم، به حرمت راحیل. با پایان مکالمه، چهره‌ی دایی کم کم به شکل همیشگی ش بر گشت. سرد، شکاک و بالا به پایین. نگاهی بهم انداخت و لبخند بی‌روحش رو به صورتش آورد.

ابراهیم اردلان

گپ و گفت کوتاه با اکبر کتابدار صدای پای طنز

امید حسین دوست

اکبر کتابدار روز نامه نگار و پژوهشگر و استاد و صد البته دست‌ی هم بر آتش طنز دارد. او چندین و چند بار اجرای مراسم در حلقه نردان حوزه هنری را بر عهده داشته و طنزان معاصر را به خوبی می‌شناسد.

جایگاه کمدی

در هنگام بروز فاجعه بررسی شد

طنز نویسی در شرایط بحرانی

علی مهدوی

«باید دقت کرد که چه سوز‌هایی را می‌توان کمدی کرد؛ چرا که گاهی با کمیک کردن یک شرایط حاد اخلاقی، از ارزش آن موضوع کاسته می‌شود. به عنوان مثال هنگامی که در اثر سقوط هواپیما، یک شوک خبری ایجاد می‌شود، اگر بلافاصله آن را وارد فضای کمدی کنیم، از ارزش تراژدی آن کاسته و آن را به سمت کمدی سوق داده‌ایم. این کار می‌تواند واقعیت امر را تحریف کند و تمرکز را از ماجرای اصلی کنار بزند. بنابراین به عقیده من بلافاصله واکنش طنز نشان دادن نسبت به این موارد اتفاق خوبی نیست و یک بازه زمانی لازم دارد.» این‌ها گونه‌های از گفته‌های نیما پاشاک در نشست مکتب خانه طنز که به بررسی جایگاه کمدی در هنگام بروز فاجعه اختصاص داشت، بود.

در ابتدای این نشست رضا ساکی بحث سانسو سقوط هواپیمای خبر نگاران را مطرح کرد و گفت: طنز پرداز می‌تواند بسته به شرایط، موضوعات تلخ را هم سوزده طنز قرار دهد و به آن‌ها اشاره کند. این مسائل در جهان مدرن در هم تنیده‌اند؛ به طوری که گفته می‌شود هنگامی که کمدی به اوج خودش برسد، دیگر کمدی نیست و تراژدی هم وقتی به نهایت تراژدی برسد، خنده دار می‌شود. شاید در این میان باید حساب طنز پرداز با کسی که صرفاً می‌خواهد به موضوع به چشم یک موضوع طنز نگاه کند را جدا کرد، ضمن این که با در نظر گرفتن مرور زمانی و این که اجازه دهیم مدتی از این موضوع بگذرد، شاید بتوان به آن قضیه نگاه طنز آمیز داشت. هنگامی که در حادثه‌ای مانند سقوط هواپیما، مسئولین صرفاً همه چیز را توجیه می‌کنند، به نظر می‌رسد می‌شود از طنز کمک گرفت. نیما پاشاک در ادامه این نشست گفت: باید ببینیم پس از فاجعه، برای چه چیزی طنز را در تقابل با فاجعه قرار می‌دهیم، اگر هر کدام از این کلمات را استفاده کنیم، شکل و شمایل بحث عوض می‌شود و شاید بهتر بود اسم این گفت و گو را طنز نویسی در شرایط بحرانی می‌گذاریم چرا که وقتی صحبت از کمدی می‌شود بحث تغییر جهت می‌دهد. برای بررسی تفاوت کمدی و تراژدی شاید بهتر باشد ببینیم یونانی‌ها چطور به این دو موضوع نگاه می‌کردند. شاید اولین بحث، از نگاه ارسطو مطرح شده که معتقد بود کمدی در جایگاه دوم قرار دارد و تراژدی در مرتبه اول است که فرهنگ یک ملت را می‌سازد. ضمن این که تراژدی را مخصوص اشراف می‌دانستند و شاهان و شاهزاده‌ها قهرمانان تراژدی‌ها بودند. در مقابل، کمدی زبان مردم عادی بود و قهرمان‌ها مردم عادی بودند.

با او گفتگویی در خصوص جشنواره طنز سوره و به طور کلی مقوله طنز داشتیم که در ادامه می‌خوانید.

در ادبیات امروز ما معنی طنز خیلی متفاوت شده و از دوره مشروطه به این طرف و زمانی که روزنامه‌ها شروع به کار کردند گونه‌ای از طنز وارد ادبیات ما شد که به زبان مردم نزدیک بود و به نظر می‌رسد که میراث ادبیات عامه و ادبیات فولکلور را پشتیبان خود داشت که توانست این گونه پیش برود. یکی از گونه‌های طنزی که در دهه ۳۰ و ۴۰ باب می‌شود و رشد می‌کند کاریکلما تور است؛ ریشه‌های طنز امروزی و عامیانه چگونه شکل گرفته‌اند؟

بعد از نهضت مشروطه اتفاقاتی در حوزه طنز افتاد که یک نمونه آن ترانه طنز بود. قبلاً چون مردم رسانه‌ای نداشتند که بتوانند خواسته‌های خودشان را به گوش حکام برسانند سعی می‌کردند با استفاده از ترانه آن هم یادرون مایه طنز برسانند. بعد از نهضت مشروطه این مسئله جای خودش را باز می‌کند و بعد ساحت‌های دیگری هم در طنز پیدا می‌شود. مقصود ما از واژه طنز با آنچه که در ادبیات کهن است متفاوت است. و کاریکلما تور هم از دهه ۴۰ آغاز شد که از دو کلمه کاریکاتور و کلمات تشکیل شده است. البته پیشتر در مجله خوشه چاپ می‌شده و بدون هیچ گونه نامی و به عنوان



پاشاک با بیان این که این فجايع يك وقفه كميك ايجاد مي‌كند، گفت: در شرایط جدید این تفکیک از بین می‌رود و یک وقفه کمیک ايجاد می‌شود بنابراین باید دید چطور می‌توان این مرز تراژدی و کمدی را جابه‌جا کرد. باید ببینیم در شرایطی که عزای عمومی وجود دارد، وقفه کمدی در جابجایی می‌گیرد؛ به گفته فروید، خنده نوعی مکانیزم گریز است و این بحث درباره طنز و کمدی متفاوت است و چون درباره کمدی بحث شد، ناچاریم به کمدی برگردیم و از آن زاویه به این موضوع نگاه کنیم. باید دقت کرد که چه سوز‌هایی را می‌توان کمدی کرد؛ چرا که گاهی با کمیک کردن یک شرایط حاد اخلاقی، از ارزش آن موضوع کاسته می‌شود. به عنوان مثال هنگامی که در اثر سقوط هواپیما، یک شوک خبری ایجاد می‌شود، اگر بلافاصله آن را وارد فضای کمدی کنیم، از ارزش تراژدی آن کاسته و آن را به سمت کمدی سوق داده‌ایم. این کار می‌تواند واقعیت امر را تحریف کند و تمرکز را از ماجرای اصلی کنار بزند. بنابراین به عقیده من بلافاصله واکنش طنز نشان دادن نسبت به این موارد اتفاق خوبی نیست و یک بازه زمانی لازم دارد.

نیما پاشاک هم در ادامه تأکید کرد: باید به این دقت کنیم که قالب نمی‌تواند موافقت یا مخالفت صد درصدی را ایجاد کند بلکه باید با حساسیت زیادی به این موضوعات پرداخت؛ چرا که پرده‌درانی است که در چنین شرایطی آزارنده می‌شود. شکسیر با این روش کاری می‌کند که مخاطب، تحمل اتفاق تلخ را داشته‌باشد اما نحوه پرداختن به این مسئله است که مهم است. درست است که با استفاده از طنز قرار است اعتراضی به آن فاجعه داشته‌باشیم اما می‌توان کمی به احترام آدم‌هایی که در آن فاجعه صدمه دیده‌اند صبر کرد و بعد نسبت به شرایط اعتراض کرد.

هنگامی که در اثر سقوط هواپیما، یک شوک خبری ایجاد می‌شود، اگر بلافاصله آن را وارد فضای کمدی کنیم، از ارزش تراژدی آن کاسته و آن را به سمت کمدی سوق داده‌ایم. این کار می‌تواند واقعیت امر را تحریف کند و تمرکز را از ماجرای اصلی کنار بزند.



نامه به استاد

توضیح: این شعر هنگامی که استاد ابوالفضل زرویی، به دلیل سکتته‌ی قلبی در بیمارستان بستری بودند، سروده شد. انشاءالله حال ایشان هر روز بهتر شود...

به جناب زرویی، آن استاد
(آنکه پسوند اوست نصر آباد)

«یک سلام علیک طولانی
سرش اینجا، تاش بریتانی»

یک سلام بلند و پر قدرت
چون سلام ریاست دولت!

چه بگویم من از فضایل تو
از سیبل بلند و مایل تو

شعر هایت عمیق و پرمایه
پر تصویر و حس و آرایه

بیت هایت بدون عیب و غلط
مثل ماتنگ نیست قافیه‌ات!

تازه در نثر هم که استادی
چون زرویی نثر آبادی

بس که استاد اهل فن هستی،
وسط اهل فن، خفن هستی

گشته‌ام در میان آثارت
سکتته‌ای نیست بین اشعارت،

پس الهی به حق بندگی‌ات
سکتته بیرون رود ز زندگی‌ات!

تا تو در بخش بستری هستی،
روی آن تختِ آخری هستی،

قلب مانیز می‌رود غیغای
خوب خون رانمی کند پمپاژ

چون که این قلب کوچک و خسته
فکر قلب شمامت پیوسته

اصلاًئی کاش لااقل می‌شد
که بگویی شما به دکتر خود،

قلب ما را هم آنژیو بکند
سیم تویش عقب جلو بکند!

شاید این داشت اندکی تأثیر
تا کند حال و روزمان تغییر!

می‌زند دست‌های ماتق تق
به در بارگاه حضرت حق

که به امید حضرت باری
برود از تن تو بیماری

هی به عمرت خدا اضافه کند،
طول عمرت تو را کلافه کند!



درونی‌شان کار نمی‌کنند و قصدشان از نوشتن طنز این نیست که مشکلات جامعه بهبود پیدا کند بلکه در اغلب موارد برای رفع مشکلات مالی طنز می‌نویسند.

بله! تا حدود ۷۰ سال پیش این واژه در ادبیات ما این کارکرد را نداشته است. در آن دوران، در نشریات سخن، اقبال و ارغوان واژه طنز را با معنای امروزی باب کردند تا بتوانند آثار عبید زاکانی را به عنوان پدیر طنز ایران مطرح کنند در حالی که تا پیش از آن واژه طنز در ادبیات کشورمان به این معنا وجود نداشته است.

آقای کتابدار به عنوان سوال آخر بفرمایید که طنز نویسان امروز چقدر دغدغه بیان مشکلات و معضلات جامعه را دارند و این که جامعه نیز می‌تواند از ظرفیت‌های طنز استفاده کند یا خیر؟

به اعتقاد من طنزپردازان با دغدغه‌های

زندگی تفریح چاپ می‌شده و احمد شاملو در خرداد سال ۱۳۴۷ این عنوان را می‌گذارد.

طنزهای مطبوعاتی هم از همان دوران شکل گرفتند؟

شاید نشریه توفیق اولین نشریه تخصصی طنز کشور باشد؛ البته پیش از این توفیق نیز نشریات طنزی در کشور وجود داشته است. البته قالب این نشریه در ابتدا و یعنی در دهه ۳۰ شمسی کاملاً جدی بوده است و به مرور زمان تغییر می‌کند و به قالب طنز می‌رسد.

به نظر می‌رسد که واژه «طنز» هم در همین دوران شکل می‌گیرد و برخی نشریات هم در همان دوران این واژه را باب می‌کنند.



به بهانه نمایش «آقای مجنون، خانم لیلی»

وقتی نظامی گنجوی پست مدرن می‌شود!

میلا درفاقتی

نمایش «آقای مجنون، خانم لیلی» نمایشی با موضوع ازدواج جوانان در قالب یک اثر تلفیقی از عناصری سنتی و مدرن است که می‌کوشد تا با بازنگری یک داستان سنتی در قالبی مدرن موضوعات مهم روز را مطرح کند. نمایش «آقای مجنون، خانم لیلی» با نگاهی به داستان لیلی و مجنون نظامی گنجوی، شاعر پراوازه ایرانی قصد دارد، قصه‌ای مدرن و امروزی را طرح کند و به نوعی بگوید اگر لیلی و مجنون در روزگار ما بودند با چه موانعی بر سر عشقش پاک‌شان مواجه می‌شدند.

نمایش با تقسیم بندی صحنه نمایش به سه بخش در قسمت‌های مرکزی، چپ و راست صحنه، در یک سو شهرام و برادرش را دارد که نماینده مجنون و یک سو صدیقه و خاله اش را دارد که نماینده لیلی است، مرکز صحنه ف محل تلاقی، آشنایی و وصال این دوزخ معلق در زمان است، صدیقه (لیلی) قصه‌ای را برای شهرام

(مجنون) روایت می‌کند از داستان سنتی و کهن (لیلی و مجنون).

کارگردان اثر با انتخاب یک راوی در هیئت نظامی گنجوی که دست به روایت اثر می‌زند و گاه با دخالت در نمایش استفاده از اصطلاحات امروزی و درگیری هایش روایتی پست مدرن از داستان را به مخاطب ارائه می‌دهد. استفاده از المان‌های امروزی مانند قوطی نوشابه در میان بیابان برای مجنون و حضور یک مرد با عینک آفتابی که تقاضای‌های مجنون از خدا را به دستش می‌رساند از نمونه‌هایی است که می‌توان از تدابیر کارگردان برای یک روایت متفاوت نام برد.

مسایلی چون مهریه، جهیزیه و مسایلی از این دست، مواردی بودند که با نگاه طنز نویسنده و به کار بردن عبارات و تعبیرات امروزی در بطن ماجرای سنتی لیلی و مجنون باعث ایجاد لحظات کمیک می‌شد که مخاطب را از تلخی حاصل از مطرح شدن این قضایا نجات می‌داد.

زمانی که یک اثر نمایشی با انتخاب فرمی مدرن و نوین تلاش دارد قصه‌ای کهن را در قالب امروزی

به مخاطب ارائه دهد، دقت نظر بالایی را می‌طلبد، هر چند با توجه به فرم روایت حضور هر عنصر و شی‌ای از هر بازه زمانی و مکانی قابل توجه است، اما نباید فراموش گاه همین آزادی عمل در که در راستای انتخاب شکل آزاد فرم انتخاب شده است مانند یک تیغ دو لبه عمل می‌کند و گاهی ما به نوعی با جملات و و حرکاتی روبرو می‌شویم که دلچسب نیست و گاهی توقع باز یگر برای خنده تماشاگر را بر آورد نمی‌کند.

سیر تحولاتی که لیلی و مجنون مدرن نمایش تا به پایان داستان به عهده می‌گیرند، از خواستگاری تا مراسم عروسی، ماه‌های شیرین و عسل‌گون اولیه ازدواج، تلخی‌ها و دخالت‌های خانوادگی، بچه دار شدن و طلاق، همه در حاوی پیامی این پیام‌اند «تنها عشق کافی نیست»، به نوعی دعوت می‌کند تا جوانان در کنار عشق، منطق را به کار گیرند. منطقی که کمک می‌کند در این دنیا مدرن دلزدگی و سردی به وجود نیاید و زوج‌ها بتوانند با همان علاقه روزهای نخست به پیوند زناشویی خود ادامه دهند.

درباره نمایش در دسرهای مردم رده برگزاری مجلس ختم با حضور متوفی

عباس قاسمی



نمایش «در دسرهای مردم رده» نمایشی با طنز متوسط است که توانسته با یک ایجاد یک موقعیت کمیک، طنز خود را به مخاطب ارائه کند. از درب تماشاخانه ماه که وارد می شود، صدای قرآن، پارچه مشک و سینی خرماف به طور تمام تصویرگر یک مجلس ختم است، مجلس ختمی که اینبار متوفی آن نیز حضور دارد! طنز ماجرا از زمانی آغاز می شود که مرد مرده قصه، با همسر خود بر سر آمدن یک مرد دیگر که اتفاقاً دوست قدیمی آن دو است، جر و بحث می کند، پری زنی که همسرش، جمشید، را از دست داده و اینک به دنبال نقطه امیدی برای بازگشت به زندگی است که مسعود، دوست قدیمی آنها تماس می گیرد و تبدیل به یک نقطه طنز در مجادلات زن و شوهر قصه می شود.

مهم ترین نکته ای که نباید از آن غافل بود، پناه بردن کارگردان به استفاده از لحن و صداسازی هایی است که پیش از این در دوبله بسیاری از فیلم های کمدی شنیده شده است و می تواند عاملی باشد که تماشاگر خود را در مقابل نمایش ببیند که تلاش می کند با تکیه بر همین لحن و صداسازی کلیشه، او را با خود همراه سازد در حالی که در خود متن این پتانسیل وجود دارد که کارگردان بدان تکیه کرده است. در روایتی که از متن شک گرفته است می توان این خطا را دید که کارگردان آنقدر از موقعیت دراماتیک، بازگشت یک مرد مرده و گفتگوی دو نفره آن دو، بدون آنکه شخص دیگری قابل به دریافت باشد نا امید است که ناگزیر به طنز کلامی و گاه کمدی اسلپ استیکی پناه ببرد که در متن هیچ جایی ندارد.

استفاده از موسیقی مناسب فضای کار یکی از نکات مثبت نمایش است که نباید از آن غفلت کرد، این موسیقی خوب همراه با بازی خوب بازیگر خانم نمایش، مسیر چهل دقیقه ای نمایش را برای مخاطب هموار می کند تا تماشاگر خیلی هم از لحن های کلیشه بازیگران گریزان نگردد.

یک پایان باز برای نمایشی که موضوع عشق دیرینه یک دوست قدیمی را بازگو می کند، می تواند ترنند مناسبی باشد که نمایش رسالت خود را از نقطه آغاز تا پایان آن حفظ کند، زن که اینک شوهر خود را از دست داده، مورد عشق و مهر مردی قرار می گیرد که همسر خود را طلاق داده است و در یک کشور اروپایی سکنی گزیده است و با تقدیم آخرین اثر سرایشی شعر خود به طور تمام زن را از آن خود می کند، در اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که نویسنده اثر با یک قرارداد ساده و شکستن آن در پایان راه، به خوبی یک طنز فاخر و سطح بالا را برای مخاطب خود ایجاد می کند، آنجایی که با تماشاگر خود این گونه قرار می گذارد که جمشید، مردی که مرده است، به سبب علاقه به همسرش و اینکه فوت شده است و دیگر نمی توان دروغ بگوید، تماشاگر تمامی اطلاعاتی که او از مسعود بروز می دهد را قبول می کند اما در پایان تماشاگر می بیند که مسعود نه تنها قاتل نیست بلکه حتی خیالات اشتباهی هم در مورد پری نداشته و ندارد و این گونه جمشید تنها از روی حسادت مسعود را اینگونه جلوه داده است، اینک قرار داد نویسنده با ما شکسته شده است و ما لبخندی تلخ می زنییم و به او احسن می گوییم.

نمایش «در دسرهای مردم رده» می توانست با کمی تغییرات ساده نمایشی ساده، بی آرایش و یکدست به مخاطب خود ارائه دهد. اثری که بی شک کارگردان اصفهانی آن زحماتی بی دریغ برای تولید یک نمایش خوب کشیده است.





نگاهی به نمایش «چمچمال»

«چمچمال»، راوی ناخوشی مردمان تیره روز

سید جواد قوامی

نمایش «چمچمال»، روایت طنز گونه ای از تیره روزی انسان های ناخوشی است که در قیود خرافات و حاکمان مستبد خود گرفتارند. نمایش «چمچمال»، نمایشی از استان و شهر اصفهان است که به روایت دوران فحطی و تیره روزی مردم اصفهان در عهد قاجار است، مردمانی که از یک سو گرفتار خرافات خود و اندیشه های تاریک خویش اند و از سوی دیگر گرفتار حاکمان مستبد و زور گویی که به نان شنب مردمان خود نیز رحم نمی کنند. در نمایش «چمچمال»، مردمی حضور دارند که نه از چهل رهایی دارند و نه از فقر، آنها به طمع خویش وابسته اند، طمعی که مانند یک اژدها تمام اعتقادات درست آنها را می بلعد، درست در جایی که حتی احترام به شخص مرده نیز رعایت نمی شود.

عرشیا شفیعین با بهره گیری از عناصر نمایش سنتی، توانسته است، فضای متناسب با تاریخ روایی نمایش خود را برای ذهن تماشاگر آماده نماید، در ابتدای ورود به تالار به نمایش، با طراحی صحنه ای مواجه می شویم که تمامی عناصر سنتی را در خود جای داده است، حوض به عنوان نماد مرکزیت در نمایش های سنتی که افراد حول محور آن گرد می آیند، در این نمایش نیز نقش مرکزی به خود می گیرد، حضور آفتابه های مسی، کاسه های سفالین و وسایل صحنه ای از این دست، تصویری از یک زندگی کهن را می سازند. بابا رعیت مرده شور پیری که دخترش را می خواهد به پسری به نام «مصیبت» بدهد، نویسنده در همین جا، با تمثیل گرفتن اینکه یک رعیت می خواهد دخترش را به مصیبت بدهد و این حال مصیبت گونه مردمان دورانی است که شاه شان کشته شده است و جنی به نام «چندش»

سودای حکومت بر آنها را در سر می پروراند، چندشی که با وسیله قرار دادن مصیبت، مصیبت مردمان شهر را چندین برابر می کند. در نمایش «چمچمال» که به معنای ناخوشی است، کارگردان اثر تلاش کرده است با تاسی از سنت شعر خوانی به همراه ساز ضرب و استفاده از موسیقی سنتی ایرانی به همراه ساز بندی های تاثیر گذار، به ساختار اجرایی این اثر نمایشی اش یک قوام هنری بدهد و اندکی از فضای تاریک نمایش کاسته و بتواند لحظاتی طنزی را برای مخاطبش فراهم سازد، تلاشی که گاه شاید ناموفق جلوه کند، اما حاصل هوشمندی کارگردانی است که عناصر نمایش سنتی را به خوبی می شناسد، این شناخت در ترکیب بندی میزانس ها بر گرفته از هنر تعزیه و استفاده به موقع از آواز سنتی با اجرای زنده خواننده به خوبی به مخاطب خود این نکته را نشان می دهد که با یک نمایش طنز آیینی - سنتی

مواجه شده است، البته نباید از این مساله غافل شد که افزوده شدن برخی نمادهای مدرن مانند ماشین تاپ که مرتبط با زمان وقوع نمایش نیست، می توانست اثربخش تر باشد اما استفاده از آن گاهی از خطوط اصلی نمایش بیرون می زند، جایی که گاه شوخی های زبانی یا حرکتی نیز کار کرد خود را از دست می دهند. انتخاب لباس در این نمایش با دقت نظر خاصی از سوی کارگردان اثر صورت گرفته است، هر شخصیتی به نوبه خود با رنگ لباسش، خود را به مخاطب معرفی می کند و باعث می شود، مخاطب نمایش، با همین راهنمای رنگی به تماشای اثر بنشیند. در پایان می توان گفت مسیری درخشان برای کارگردان جوان نمایش «چمچمال» متصر بود تا با بهره گیری از سنت های تئاتر آیینی و سنتی ایران نمایش هایی اوصاف حال مردمان امروز به صحنه برد.



عکاس: محسن سیدی، علی حدادی
امور هنری و صفحه آرا: داود پیشکار
نشانی: خیابان سمیه، نرسیده به خیابان حافظ
حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی

همکاران: امید حسین دوست
علی مهدوی، رسول فاتحی، علی پور موسی
سید جواد قوامی و...
اخبار: پایگاه خبری حوزه هنری

صاحب امتیاز: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی
نشریه هشتمین جشنواره طنز سورہ
سر دبیر: فرنگیس یعقوبی
دبیر تحریریه: محمد حسین سلیمی
زیر نظر اداره کل روابط عمومی و امور بین الملل



• شماره دوم •

